

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه شانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بحث در آفات عبادت (آفت دوم از گام پنجم سلوک)

در جلسه قبل مبحث آفات عبادت آغاز شد و گفته شد که مال حرام مانع اثر بخشی عبادت می شود. این از معارف دقیق و عمیق قرآن است؛ چطور می شود غذایی یا میوه ای که با مال حرام تهیه شده است و این غذا یا میوه جذب بدن می شود یعنی امر مادی است که جذب امر مادی دیگر می شود، بر روح اثر می گذارد و او را کسل می کند و نسبت به عالم معنا بی توجه می کند در حالیکه روح یک امر مجرد است و عبادات که از حالات روح و فعل و از اوصاف او است.

این هیچ توجیهی ندارد مگر اینکه دو جنبه بودن یعنی روح و بدن انسان دو جزیره مستقل نباشند بلکه در هم تنیده اند و با یک وجود موجود هست هستند. این طور نیست که قسمتی از وجود ما روح باشد و قسمتی دیگر بدن باشد. مانند یک تخته که قسمتی از آن آبی و قسمتی دیگر زرد باشد. روح و بدن انسان در عالم دنیا تا زمان مرگ در هم تنیده اند. زمان مرگ روح از بدن جدا می شود. تا زمانی که در دنیا هستیم روح و بدن یک وجود و یک پیوند بسیار عمیقی دارند. به همین خاطر حالات روح و بدن در هم تاثیر می گذارد.

بنابراین خوردن مال حرام با علم به آن این چنین اثری دارد البته اگر بدون علم باشد باز اثر خود را ندارد. در روایات ما زیاد آمده است در کلام عارفان ما هم فراوان است.

مولوی می گوید اگر انسان روح را مثل یک چراغ فروزان در نظر بگیرد غذاهایی که انسان می خورد حکم روغن چراغ را دارد. سالهای پیش حتی اوایل انقلاب اسلامی ایران هم که برق می رفت چراغ گردسوز بود که با نفت می سوخت در گذشته ماده سوختی چراغ ها روغن زیتون بوده است. در زمان مولوی ماده شعله زای چراغ ها روغن بوده است. مولوی این ماده چراغ روح را به مال و غذا و خوراک تشبیه کرده است. چطور اگر روغن نباشد چراغ روشن نمی شود و نور نمی دهد اگر انسان لقمه حلال نخورد روح او نورانیت و نور و حرارت و شوق و عشق ندارد.

مولوی می گوید که چطور اگر انسان به جای روغن آب بریزد چراغ روشن نمی شود و بلکه خاموش می شود. مال حرام همین کار را با روح می کند. نور و حرارت روح را و انگیزه تکامل بسوی معنویات و عالم غیب را از انسان می گیرد. بعضی وقتها چیزی هست که به ظاهر روغن است ولی وقتی در چراغ ریخته می شود نور آن را کم می

کند و یا از بین می برد. به ظاهر نباید توجه کرد باید دید که این لقمه چیست این لقمه ها که انسان می خورد می شود مواد روح. روح ما از همین لقمه ها تغذیه می کند و کمالات معنوی را بدست می آورد:

روغنی کاید چراغ ما کشد
آب خوانش چون چراغی را کشد
مولوی می گوید اگر روغنی را انسان در چراغ ریخت و آن روغن چراغ را خاموش کرد آن را نباید روغن بداند، انسان آن را باید آب بداند.

علم و حکمت زاید از لقمه ی حلال
عشق و رقت آید از لقمه ی حلال
اگر می خواهد به علم و حکمت و عشق و رقت قلب برسد باید با لقمه حلال به سمت آن ها برود. با لقمه حرام به این ها نمی رسد و این لقمه به نور و علم و حکمت و لطافت و عشق تبدیل نمی شود.

چون ز لقمه تو حسد بینی و دام
جهل و غفلت زاید آن را دان حرام
اگر انسان دید که غفلت و حسد و جهل و میل به گناه در او زیاد می شود باید بداند که جایی از کارش ایراد دارد و موادی به روح دارد می دهد که به جای تمایل به تقوا و معرفت و حکمت به گناه و غفلت و جهل علاقه مند شده است. امکان ندارد لقمه حلال باشد و معنویات در انسان جوانه نزنند.

هیچ گندم کاری و جو بر دهد
دیده ای اسبی کره ی خر دهد
همانطور که گندم جوانه جو نمی دهد و اسب کره ای از جنس خر به دنیا نمی آورد امکان ندارد لقمه حرام به معنویات و عبادت علاقه پیدا کند و همینطور امکان ندارد که لقمه حلال بخورد و این آثار مثبت در او ایجاد نشود.

لقمه تخم است و برش اندیشه ها
لقمه بحر و گوهرش اندیشه ها
لقمه حلال مانند دانه و تخم می ماند وقتی این بذر در زمین بدن و روح کاشته می شود میوه و بر آن اندیشه های پاک و الهی می شود.

زاید از لقمه ی حلال اندر دهان
میل خدمت عزم رفتن آن جهان
اگر مراقب باشد که مال حرام در زندگی او وارد نشود و به مال حلال و لقمه ی حلال اکتفا کند این سبب می شود که میل رفتن به آخرت نه به معنای مرگ بلکه یعنی میل به غیب و ملکوت و معنویات و عبادت بیشتر شود.

۳. (آفت سوم:) غم و فکر و خیال

هر چه انسان فکر و اندوه و حزن و خیالات او زیاد باشد عبادات او بی اثر و بی خاصیت و روح می شود.

در طول روز دائماً فکر و خیال و غم و اندوه مادی و دنیوی داشته باشد نمی تواند ظهر یا شب نماز با توجه بخواند. به همین خاطر به حضرت داوود فرمود: «إِنَّ الْهَمَّ يَذْهَبُ حَلَاوَةً مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِ عِبَادِي»^۱ هم و غم های دنیوی آن لذت مناجات کردن با من را از بندگان من می گیرد. اگر انسان می خواهد که از عبادت لذت ببرد و عبادت او باعث شود که حجاب ها از روی دل برداشته شود و به پروردگار عالم قرب پیدا کند و از آن مواجیبی که خداوند متعال به انبیا می دهد و از آن بهره ها و پاداش ها و گوهرهایی که به ایشان می دهد برخوردار شود عبادت او باید با حال و توجه و معنویت باشد.

۴. عبادت با اکراه

مانع دیگر در عبادت این است که عبادت از روی بی میلی و کراهت و خستگی و ملالت و امثال این باشد. روایات زیادی در این زمینه داریم. امیر المومنین به حارث همدانی (از شیعیان خاص ایشان) فرمود:

[قبل از روایت مورد نظر خوب است داخل پراکنش این نکته گفته شود که] البته حضرت به همین حارث همدانی در روایت دیگری فرمود: «يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرْنِي»^۲ هر کس که بمیرد من را می بیند یک بیت شعر از این حدیث ساخته اند:

از آن زمان که شنیدم فمّن یمت یرنی را کشیدم از پی این وعده انتظار علی جان این روایت روایت عجیبی است و آیات قرآن هم این مطلب را دارد. که هر کس بمیرد؛ مسلمان و غیر مسلمان و شیعه و غیر شیعه، یهودی یا نصرانی یا بودایی و یا لا مذهب و لا دین و آتئیست ها و همه آن ها که خدا را قبول ندارند موقع مرگ امیر المومنین و رسول الله را می بینند.

این خود یک راز و فلسفه ای دارد. یکی از علل آن این است که خداوند نمی خواهد ظلمی به بندگان شود؛ چون عده ای هستند که از جمال امیرالمومنین و کمالات او چیزی ندیدند و نشنیده اند. در نقاط دورافتاده هستند و خبری از اسلام و شیعه و ائمه شیعه ندارند ولی ذات این افراد به گونه ای است که اگر فضائل امیر المومنین به ایشان برسد تواضع و خضوع و قبول می کنند و ایمان به امیرالمومنین می آورند. در روایات داریم برای اینکه به این افراد ظلم نشود ایشان هنگام مرگ امیرالمومنین و رسول الله را می بینند و منظور از دیدن ایشان صرف چهره

^۱ ر.ک: مسکن الفؤاد: ص ۸۰.

^۲ مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۱.

جسمانی ایشان نیست بلکه حقائق معنوی و فضائل ایشان را می بینند. این افراد مستضعفین هستند که موقع مرگ به امیرالمومنین ایمان می آورند و شیعه از دنیا می روند و اهل نجات می شوند. اما اگر جزو مستضعفین نبودند و می دانستند که اسلام و شیعه و امیرالمومنین است وقتی می می میرند و امیرالمومنین بر ایشان عرضه می شود باز هم ایمان نمی آورند.

[اما بازگردیم با روایت مورد نظرمان در آفت سووم عبادت] به حارث حمدانی می فرمایند: «خَادِعٌ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ» ای حارث حمدانی ای رفیق ای دوست به نفس خود نیرنگ بزن در عبادت. این چطور ممکن است نفس عبادت را دوست ندارد و دوست دارد در غفلت و خوشی باشد. متمرکز کردن نفس روبه قبله و با توجه و حضور قلب با خدا سخن گفتن خیلی برای او دشوار است؛ لذا فرمود [«وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا»] به او نیرنگ بزنید و با وعده با او مدارا کنید و بگویید همین دو رکعت است و همین یک دعاست و این جوری نفس خود را مدارا باید کرد تا همراهی کند و با نشاط باشد. هر وقت هم که دیده شد که نفس به هیچ طریقی برای عبادت آماده نمی شود بگذارد برای زمان بعدی.

«وُحْدُ عَفْوَهَا وَنَشَاطِهَا»^۳ عفو به معنای اعتدال و حد وسط است. حد وسط عبادت را بگیر نه زیاده نه کم در عبادت اعتدال داشته باشد. اگر دائم انسان کوتاه بیاید و عقب نشینی کند چون نفس دوست ندارد روز به شب و شب به روز تبدیل می شود و این گونه هیچ وقت انسان به عبادت نمی پردازد. پس گاهی اوقات باید به او فشار آورد حتی با اجبار و کراهت او را به نماز و عبادت وادارد و گاهی هم مدارا کند. البته این ها همه در عبادات غیر واجبه است. این معیار در عبادت های واجب نیست. نفس این جا نباید مدارا شود و دوست داشتن و نداشتن او حال داشتن و نداشتن او یا حضور قلب او یا عدم آن مهم نیست نماز واجب و روزه ماه رمضان و امثال این را باید انجام داد.

در روایت دیگر از پیامبر بزرگوار اسلام: «خُدُّوا مِنَ الْعِبَادَةِ مَا تُطِيقُونَ» آن مقداری از عبادت انجام دهید که طاقت آن را دارید و حوصله شما اجازه می دهد. ... تا جایی که توان متعارف دارید آن را انجام دهید. خیلی سخت نگیرید. «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَسْأَلُ حَتَّى تَسْأَلُوا»^۴ خدا از عبادت انسان خسته نمی شود. خداوند نمی گوید با من حرف نزن و بس کن و برو جایی دیگر. خداوند از عبادت های انسان کراهت پیدا نمی کند.

^۳ نهج البلاغه، نامه ۶۹.

^۴ کنز العمال، ح ۵۳۰۱.

چرا پدر و مادر هم که خیلی دوست دارند انسان را بیش از یک ساعت دو ساعت تحمل دردل را ندارد می گوید باقی اش باشد برای بعد اما خداوند این گونه نیست. لذا انسان هم چون این گونه است و از عبادت خسته می شود باید مراعات نفس را بکند.

[امام صادق علیه السلام]: «لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ الْعِبَادَةَ»^۵ عبادت را با اکراه بر خود تحمیل نکنید.

پیامبر گرامی اسلام: «أَفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَةُ» فترت دو معنی دارد:

۱. **دوره توقف و انقطاع**؛ دوره فترت یعنی دوره ای که پیامبر قبلی که از دنیا رفته است پیامبر بعدی ۲۰۰ سال یا ۵۰۰ سال نیامده است. این ۵۰۰ سال میان دو پیامبر که پیامبری نبوده است فترت در نبوت نام دارد یعنی نبوت توقف پیدا کرده است. طبق این معنا آفت عبادت توقف آن است یعنی برنامه را قطع بکند مثلاً برنامه دارد که عملی عبادی انجام دهد مثلاً سوره ای را بخواند هر شب آن را انجام دهد و این گونه نباشد که چند شب قطع شود این طور نباشد و برنامه عبادی بدون توقف و مستمر باشد.
۲. **سستی و ملالت**؛ معنای دیگر فترت را سستی و ضعف و خستگی و ملالت گفته اند. در این صورت آفت عبادت این است که با خستگی و ملالت انجام شود عبادت این گونه بی خاصیت یا کم خاصیت است. مثل میوه ای که آفت زده شود گاهی وقت این آفت به گونه ایست که دیگر خاصیت ندارد بلکه سم و مضر است و گاهی بخشی از آن را از بین برده است و خاصیت آن را کم کرده است. عبادتی که از روی خستگی باشد. آفت زده و بی خاصیت و کم خاصیت می شود.

راز خستگی در عبادت

راز این خستگی و ملالت چیست؟ و راز خسته نشدن بعضی انسان ها یعنی اولیای الهی و ملول نشدن ایشان چیست؟

دو آیه این مطلب را توضیح می دهد؛ یکی «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ»^۶ برای خداست و در ملکیت و انحصار خداست هر آنچه در آسمانها و زمین است. لام در «له» ملکیت است که مقدم شده است بر متعلق خودش و افاده حصر و انحصار می کند. هستی هیچ

^۵ کافی، ج ۲، ص ۸۶، ح ۲.

^۶ انبیاء: ۱۹.

مالکی جز خداوند ندارد. آسمان ها و زمین و موجودات آن ها هیچ مالکی جز خدا ندارد. این طور نیست که خدا مالک بخشی از عالم باشد و دیگری یا خودم مالک بخش دیگر باشد.

بعد می فرماید: کسانی نزد خداوند هستند هیچ وقت از عبادت خدا استکبار نمی ورزند و پشت نمی کنند و بی میل نمی شوند. «لَا يَسْتَحْسِرُونَ» یعنی و دچار خستگی هم نمی شوند. استحسار یعنی وقتی در اثر خستگی همه نیروی فرد تمام شود. این افراد هیچگاه از عبادت خسته نمی شوند و نیروی ایشان برای عبادت کم نمی آید هیچ وقت دچار ملالت و دل آزدگی نمی شوند.

در ادامه در آیه ۲۰ سوره انبیاء می فرماید: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» شبانه روز عبادت می کنند و دچار فترت نمی شوند. دچار خستگی و سستی و ضعف نمی شوند.

آیه دیگر، آیه ۳۸ فصلت است: «فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ» اگر این قریش و از عبادت رویگردان شود عیبی ندارد؛ چراکه بندگان دارد که نزد خود او هستند و ایشان شبانه روز عبادت می کنند و دچار سئامه یعنی ملالت و آزدگی و خستگی نمی شوند.

در این دو سه آیه ای که قرائت شد البته آیات دیگری وجود دارد مثل ۲۰۶ اعراف و آیات دیگر - چند نکته معلوم می شود:

(۱) **تلازم قرب و عدم ملالت**؛ بین عندالله بودن و عدم خستگی و عدم ملالت در عبادت یک تلازمی وجود دارد. فرمود آن که نزد خداست خسته نمی شوند و دچار ضعف و سستی و بی انگیزگی نمی شوند. کَأَنَّ می خواهد بگوید نزد خدا بودن علت است برای خسته نشدن و دچار ملالت نشدن است. نزد خدا بودن یعنی قرب به خداوند. "من عنده" یعنی ملائکه و انبیا و اولیای الهی و عارفان بزرگ شیعه این ها هیچ وقت از عبادت خسته نمی شوند.

در شرح حال مرحوم آقای نخودکی اصفهانی که در مشهد اقامت داشت و هم جوار حرم امام رضا علیه السلام بودند می خوانیم که در پشت بام حرم در نماز شب رکوع ایشان ساعتی طول کشیده بود که برف بر پشت او نشسته بود. این ها خسته نمی شوند چرا خسته نمی شوند چون "عند الله" است.

"عند الله" یعنی حضور این حضور مکانی نیست بلکه معنوی، دلی، قلبی و روحی است یعنی هیچ حجابی میان ایشان و خدا نیست. حجاب‌ها اکثراً برداشته شده است البته ذات خدا را نمی‌بینند چون قابل رویت نیست ولی حضور خدا را می‌بینند.

رحمت خدا را یعنی همه اسماء و صفات را با همه وجود می‌بینند. حکمت خدا و رافت خدا را می‌بینند این مشاهده اسماء و صفات الهی چنان لذتی به ایشان می‌بخشد و نیرو و قوتی می‌دهد که هرگز از عبادت او خسته نمی‌شوند؛ چون خدا را و زیبایی‌های او را با قلب خود می‌بینند و جمال بی‌نظیر و لایتناهی خداوند را مشاهده می‌کنند از گفتگو با خدا و عبادت او خسته نمی‌شوند و اصلاً متوجه گذر زمان نمی‌شوند.

ما خسته می‌شویم چون عبادت خدای حاضر را انجام نمی‌دهیم بلکه عبادت خدای غایب را می‌کنیم. انسان هر چه را نمی‌بیند از او غایب هست و او از انسان غایب است. چون با قلب خدا را نمی‌بیند پس عبادت او عبادت غایب است نه عبادت عندالله؛ چون جز «من عنده» نیست به همین خاطر دچار استحضار و خستگی می‌شود. اگر یه وقتی خدای متعال چشمه‌ای و گوشه‌ای از آن جمال خود را به انسان نشان دهد همان حس برای انسان پیدا می‌شود و از عبادت و بندگی کردن اصلاً دچار خستگی نمی‌شود.

(۲) راه رسیدن به حضور؛ اینکه فرمود: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌خواهد راه رسیدن به حضور و قرب را بیان کند. می‌فرماید این‌ها که به مقام قرب و حضور و عنداللهی رسیدند این‌ها باور شهودی دارند که هیچ چیزی در این عالم مالک چیز دیگر نیست فقط خدا مالک همه هستی است. هیچ ملکیت و استقلال و منیتی در خود و موجودات دیگر نمی‌بینند. اگر کسی بتواند به چنین شهود و معرفتی برسد به آن قرب هم می‌رسد.

این مطالب نظری در بحث راهبرد کلان قرآن در تربیت گفته شد و بیان شد که تمرکز قرآن بر اصلاح اندیشه‌هاست. قرآن می‌گوید بزرگترین سدی که بر روی قلب انسان میان خدا و انسان است باورهای غلط است این باورها باید ابتدا اصلاح بعد لطیف و بعد عمیق شود یعنی از جنس حصولی به شهودی و حضوری تبدیل شود. اگر باورها اصلاح شد این موانع و حجاب‌ها کنار می‌رود.

ثمرات عبادت

تا اینجا شاخصه های عبادت سازنده و آفات آن بیان شد. بحث بعدی در بخش عبادت که آخرین بخش است، ثمرات عبادت است. ثمرات عبادت چیست؟ ما چهار روایت و آیات شریفه ای که شرح آن روایات است در این فراز مورد توجه قرار می دهیم.

روایت اول: نیاز به بندگی

به امام رضا علیه السلام عرض شد که «فَلِمَ تَعْبُدُهُ؟» چرا از ما عبادت و ذکر و بندگی خواسته است؟ او نیاز به بندگی و ذکر ما ندارد. حضرت فرمود چند دلیل و خاصیت دارد. به خاطر ثمراتی که برای انسان ها دارد خداوند عبادت را واجب کرده است نه به خاطر نیاز خود و ثمراتی که برای خداوند دارد.

اولین ثمره: فراموش نکردن خدا

ثمره نخست در روایت این گونه آمده است: «لئلاَّ يَكُونُوا نَاسِيْنَ لِذِكْرِهِ، وَ لَا تَارِكِيْنَ لِأَدْبِهِ»

فایده نخست این است که یاد خدا را فراموش نکنیم و پیوند ما با خدا حفظ شود؛ چون پیوند انسان با خداوند با یاد خداست. ذکر و یاد خدا که عبادت چیزی جز آن نیست ما را به خدا پیوند می زند. اگر این قطع شود پیوند ما با خدا قطع می شود و بعد از قطع پیوند با خدا انسان طعمه شیاطین و نفس اماره و رذائل اخلاقی می شود و برای اینکه ادب الهی را هم ترک نکنیم. انسان باید در مقابل پروردگار متعال ادب داشته باشد و این ادب را با عبادت نشان می دهد.

ثمره دوم: توجه به امر و نهی الهی

«و لَا لَاهِيْنَ عَنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَ قِوَامُهُمْ»^۷

دومین خاصیت این است که اوامر الهی و نواهی او را سرسری نگیرد و سبک نشمارد؛ چون در اوامر الهی و نواهی خداوند مصلحت بندگان است.

این ثمره و ثمره بعدی توضیح بیشتری می طلبد لذا در جلسه بعد آن را دنبال می کنیم.

^۷ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲.